

مقام و لزوم و مقصود از دین

«دین نوری است مُبین و حِصنی است مَتین از برای حفظ و آسایش اهل عالم... اگر سِراج دین مستور ماند، هرج و مرج راه یابد، نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز ماند... دینُ الله و مذهبُ الله محض اتّحاد و اتّفاق اهل عالم از سماء مَشیّت مالِکِ قَدَمِ نازل گشته و ظاهر شده آن را علت اختلاف و نفاق مکنید.»ⁱ

«ای دوست در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حبّ و شوق دست مدار مصاحبتِ ابرار را غنیمت دان و از مراقبت اشرار دست و دل هر دو بردار.»ⁱⁱ

«دینُ الله و مذهبُ الله محض اتّحاد و اتّفاق اهل عالم از سماء مَشیّت مالِکِ قَدَمِ نازل گشته و ظاهر شده، آن را علّت اختلاف و نفاق مکنید. سبب اعظم و علّت کُبری از برای ظهور و اشراق نیر اتّحاد دین الهی و شریعه ربّانی بوده و نموّ عالم و تربیت اُمم و اطمینان عباد و راحتِ مَنْ فی البلاد از اصول و احکام الهی. اوست سبب اعظم از برای این عطیه کُبری. کأس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیه مَبذول دارد.»ⁱⁱⁱ

«بگو ای عباد و صایای مظلوم [حضرت بهاءالله] را بشنوید. اوّل هر امری و هر ذکری معرفه الله بوده. اوست مُمدّ کلّ و مربّی کلّ. و اوّل امری که از معرفت حاصل می شود اُلفت و اتّفاق عباد است، چه به اتّفاق عالم منور و روشن. و مقصود از اتّفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر. و اسبابی که در ظاهر سبب اتّحاد و اُلفت و ارشاد و مَحَبّت است برد باری و نیکو کاری است. در یکی از الواح به این کلمه عُلّیا نطق نمودیم: طوبی از برای نفسی که در لیالی در فِراش وارد شود در حالتی که قلبش مُطهر است از ضغینه و بغضاء.»^{iv}

«مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای او بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیه و صُحفِ مُتقنه ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب اَحلی و مقصد اَعلیّ مذکور و واضح است.»^v

«انشاء الله جميع فائز شونند به آنچه که مقصود است و آن این که کَلَّ لَوْجِهِ الله حرکت نمایند و مذهب الهی را سبب و علّت ضغینه و بغضا نمایند، با کَلَّ به کمال رفق و مدارا و محبّت ملاقات کنند و کلمه را القا نمایند، اگر قبول شد و از وجهه اش نَصْرَةَ رحمن مشاهده گشت حقّ متعال را شاکر شوند و اِلَّا او را به او واگذارند بدون آنکه ادراک عدم محبّت نماید. نفوس زَكِيَّةً مطمئنّه راضیه مَرْضِيَّه را لِأَجْلِ صفات پسندیده و اخلاق روحانیّه هر نفسی اظهار محبّت می نماید و دوست می دارد و لکن نفوس غافله را باید لوجه الله محبت نمود که شاید مبدء رحمت و فضل را سبب و علّت عناد ندانند و ارض فی الجملة مُستريح شود.»^{vi}

«جميع انبياء هياكل امرالله هستند که در قوائص مختلفه ظاهر شدند. و اگر به نظر لطيف ملاحظه فرمایي همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر امر. این است اتّحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود.»^{vii}

«اليوم دينُ الله و مذهبُ الله آنکه مذاهب مختلفه و سُئِلَ متعدّده را سبب و علّت بَعْضاء نمایند این اصول و قوانین و راه های محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مُشرق واحد مُشرق و این اختلافات نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل بها [بهائیان] کمرهّمّت را محکم نمایند که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حُبّاً لِلّهِ وَ لِعِبَادِهِ بر این امر عظیم خطیر قیام نمایید ضغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اِطفاء آن بسیار صعب، مگر يَدِ قَدْرَتِ الهی ناس را از این بلاء عَقيم نجات بخشد.»^{viii}

«مقصود از جميع آنچه ظاهر شد آنکه گوش ها مُستعدّ شود از برای یک کلمه عُلّیا و آن اینست: يا مَلَأُ الْأَرْضَ لَا تَجْعَلُوا دِينَ اللَّهِ سَبَبًا لِلْبَغْضَاءِ. و اگر این کلمه در عالم مَحَلّ اخذ نماید کَلَّ خود را فارغ و مُستريح مشاهده نمایند. بگو لَعَمْرُ اللَّهِ مذهب الهی و دینش از برای اتّحاد و اتّفاق آمده نه از برای اختلاف و نفاق.»^{ix}

«بدان که همه احکام الهی در عهد و عصر به اقتضای وقت تغییر می کند و تبدیل می شود مگر شریعه حبّ که همیشه در جریان است و هرگز تغییر به او راه نیابد و تبدیل او را نجوید. این است اسرار الهی که ذکر نموده برای عباد خود و اوست بر همه بخشنده و مهربان.»^x

«براستی می گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است.»^{xi}

«مقصود از ارسالِ رُسُل و انزالِ کتب، معرفتُ الله و اُلفت و اتّحادِ عباد بوده.»^{xii}

«اصل مذهب که از سَمَاءِ امر الهی نازل شده مقصود اتّحاد و اتّفاق خلق بوده. یا طیبیب، حال ملاحظه کن که این گوهر پاک چگونه به غبار اوهام آلوده گشته و از ظلم نادانان به مقامی رسیده که سبب و علّت بغضا ما بین عبادالله شده.»^{xiii}

«جنود عشق و محبّت الهی بر وجود توجّه نمود، هر قلب را مقبل یافت مسخّر نمود، اخذش فرمود. قلب عرش است از برای استوای حبّ الهی. سُبْحَانَ اللهِ این حبّ گاهی به شکل نور ظاهر و هنگامی به هیئت نار باهر و ناطق. از کره خاکِ اِلَى افلاکِ مُلک اوست. نجاتش سبب ترقّی عالم و وصل اُمم. طوبی از برای نفسی که عَرَفَش را یافت و به کوی دوست شتافت.»^{xiv}

«علّت آفرینش ممکنات حبّ بوده، چنانچه در حدیث مشهور مذکور که می فرماید: كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرَفَ. لهذا باید جمیع بر شریعت حبّ الهی مجتمع شوند بقسمی که بهیچوجه رائحه اختلاف در میان احباب [بهائیان] و اصحاب نوزد. کلّ ناظر بر حبّ بوده، در کمال اتّحاد حرکت نمایند، چنانچه خلافتی ما بین احدی ملحوظ نشود. در خیر و شرّ و نفع و ضرر و شدّت و رخا جمیع شریک باشند. انشاءالله امیدواریم که نسیم اتّحاد از مدینه رَبُّ الْعِبَاد بوزد و جمیع را خَلَع وحدت و حبّ و انقطاع بخشد.»^{xv}

«مَحَبَّت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید.»^{xvi}

«دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست. دیانت عبارت از تعالیم الهی است که مُحیی عالم انسانی است و سبب تربیت افکار عالی و تحسین اخلاق و ترویج مَبَادی عَزّت اَبَدیّه عالم انسانی است.»^{xvii}

«حضرت بهاءالله اعلان فرمود که دین باید سبب اُلفت و محبّت باشد. اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد، بی دینی بهتر است، زیرا سبب عداوت و بَغْضاء بین بشر است. و هر چه سبب عداوت است مَبْغُوض خداوند

است و آنچه سبب اُلفت و محبّت است مقبول و ممدوح. اگر دین سبب قتال و درندگی شود، آن دین نیست؛ بی دینی بهتر از آن است. زیرا دین به‌منزله علاج است؛ اگر علاج سبب مرض شود البتّه بی علاجی بهتر است. لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البتّه بی دینی بهتر است.»^{xviii}

«دین الهی روح عالم امکان است... دین سبب ظهور کمالات انسان است... اگر نفسی از فیوضات روح القدس محروم شد، میت است ولو کمالات صوریّه داشته باشد و دارای صنایع و علوم باشد.»^{xix}

«آیین الهی درمان هر دردی است، زیرا به مقتضای حقایق اشیاست. علمای قانون در این مسئله خیلی بحث کرده اند؛ مشاهیر آن ها گفته اند که قانون باید از روابط ضروریّه باشد و آن به مقتضای حقایق اشیاست. لکن مظاهر مقدسه الهیه فرمودند که تشریح چنین قانون از عهده بشر خارج است، زیرا عقل بشری احاطه به حقایق اشیا ندارد و محیط به مقتضیات روابط ضروریّه نیست؛ لهذا قانون الهی لازم است که محیط به حقایق و نافذ در اشیاست.»^{xx}

«اعظم روابط و وسیله به جهت اتّحاد بین بشر قوه روحانیّه است، چون که محدود به حدودی نیست. دین است که سبب اتحاد عالم می‌شود... لکن مقصد از دین نه این تقالیدی است که در دست ناس است. اینها عداوت است، سبب نفرت است، سبب جنگ و جدال است... مقصد از دین انوار شمس حقیقت است و اساس ادیان الهی یکی است، یک حقیقت است، یک روح است، یک نور است، تعدّد ندارد.»^{xxi}

«از جمله اساس مدنیّتِ رحمانیّه وحدتِ عالم انسانی است... فضائل عالم انسانی است... تحسین اخلاق است... صلح عمومی است و این اساس عظیم را یک قوه عظیم لازم تا ترویج یابد. این واضح است به واسطه قوای مادّیه ترویج نشود؛ به واسطه قوه سیاسی تاسیس نگردد... به واسطه قوه جنسی و وطنی نیز ترویج نشود... ممکن نیست مگر به قوه روحانیّه... جمیع انبیا به جهت این آمدند.»^{xxii}

«چون نظر به تاریخ کنیم ملاحظه می‌نماییم که از اوّل عالم الی یومنا هذا بین بشر جنگ و جدال بوده؛ یا جنگ بین ادیان بوده یا حرب بین اجناس بوده یا نزاع و جدال بین دُول بوده یا بین دو اقلیم و جمیع این ها از جهل بین بشر ناشی و از سوء تفاهم و عدم تربیت مُنبعث و از اعظم نزاع و قتال بین ادیان بوده و حال آن که انبیای الهی به جهت اتّحاد و اُلفت بین بشر آمدند؛ زیرا آنان شبان الهی بودند نه گرگان... ادیان الهی سبب اُلفت و محبّت بود. دینُ الله سبب نزاع و جدال نیست. اگر دین سبب جدال گردد عدم آن بهتر است... این نزاع

ها مُنْبَعِث از تقالیدی است که بعد پیدا شد... اگر چنان چه جمیع ادیان عالم ترک تقالید کنند و اصل اساس دین را اَتْبَاع، جمیع مُتَّفَق شوند.»^{xxiii}

«ظهورات الهیّه استمرار داشته و رو به ترقی؛ و تمام ادیان عظیمه دنیا اساس و پایه ملکوتی دارد و تعالیم اساسی آنها کاملاً هماهنگ و مُتوافق است و نَوایا و مقاصد آنها مُتّحد و یکسان بوده، اوامر و احکام آنها وجوه مختلفه یک حقیقت بیش نیست و اعمال آنها مکمل یکدیگر است و بالجمله ادیان تنها از جهت احکام فرعی تفاوت دارد و به طور کلی در رسالت های خود به منزله مراحل متتابعه تکامل روحانی جامعه انسانی به شمار می آیند.»^{xxiv}

«مواهبی که نوع انسان را از سایر مظاهر وجود ممتاز می کند در لطیفه ای مکنون است که از آن به روح انسانی که عقل نیز از خواصّ ذاتی آنست تعبیر می شود. این مواهب سبب شده که انسان را قادر بر ساختن بنیان تمدن سازد و از لحاظ مادی مرفّه اش نماید. اما موفقیت در این امور هرگز سبب ارضاء روح انسانی نگشته است زیرا روح انسانی لطیفه ای است که به عالم برتر مایل و به جهان غیب راغب است پروازش به سوی حقیقت مطلقه و ذات لا یدرک یا جوهر الجواهری است که نامش خدا است و ادیان که پی در پی در هر زمان بواسطه شمس ساطعه روحانی ظاهر شده و مهم ترین رابطه بین بشر و آن حقیقت غیبیه مطلقه بوده اند همه سبب شده اند که استعداد و قوای بشری بیدار و مُصفا گردد و توفیقات روحانی انسان با ترقیّات اجتماعیش همعنان شود. لهذا هیچ کوشش معتبری در راه اصلاح امور انسانی و تأسیس صلح جهانی نمی تواند از امر دین غافل ماند. سعی بشر در فهم حقیقت دین و عمل به فرائض دینی در صفحات تاریخ ثبت است. یک مورخ بزرگ دین را به قوه ای تعبیر نموده که در طبیعت بشری سرشته شده است. هر چند نمی توان منکر شد که سوء استفاده از این قوه در بروز بسیاری از فتنه ها و آشوب ها در جامعه و ظهور جنگ و جدال بین افراد سهمی بسزا داشته است ولی در عین حال هیچ ناظر منصفی قادر بر انکار تأثیر کلی دین بر آثار اساسی مدنیت انسانی نمی باشد بعلاوه لزوم دین برای نظم جامعه و تأثیراتی که دین بر قوانین و اخلاقیات بشری داشته مکرراً به ثبوت رسیده است. حضرت بهاء الله در وصف دین در مقام یک نیروی اجتماعی می فرماید: "دین سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان است." و در باره فساد و زوال دین چنین می فرماید: "اگر سراج دین مستور ماند هر ج و مرج راه یابد و نیّر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند." و آثار بهائی در باره نتایج حاصله از چنین وضعی حاکی است که

"اگر عالم از پرتو دین محروم گردد، انحراف طبیعت بشری و تدنی اخلاق و فساد و انحلال مؤسسات انسانی به شدیدترین و بدترین وجه صورت پذیرد، طبیعت بشری به ذلت گراید، اطمینان سلب گردد، نظم و ضبط قانون از میان برخیزد و ندای وجدان مسکوت ماند و پرده حیا دریده شود و حسّ مسئولیت و هم بستگی و وفا و رعایت یکدیگر خاموش گردد و نعمت آرامش و شادمانی و امید بتدریج فراموش شود." پس اگر بشریت به تضادّ فلج کننده ای دچار گشته باید به خود بنگرد و غفلت خویش را به یاد آورد و به ندهای گمراه کننده ای که به آن دل بسته بیندیشد و متوجّه شود که چگونه به نام دین این همه سوء تفاهم و سرگردانی و آشفته‌گی بوجود آمده است. کسانی که چشم بسته و خود خواهانه اصرار به معتقدات مخصوص و محدود خود و تفاسیری غلط و ضدّ و نقیض از کلام پیغمبران خدا به پیروان و مریدان خویش تحمیل نموده اند مسئولیت سنگینی در ایجاد این سرگردانی و آشفته‌گی دارند علی الخصوص که این آشفته‌گی بر اثر موانع و سدهای مصنوعی که میان عقل و ایمان و علم و دین برپا گشته غلیظ تر و شدیدتر می‌گردد چون با نظر انصاف در کلام مؤسّسین ادیان بزرگ تحقیق شود و محیط اجتماعی زمانی که آن بزرگواران به رسالت خویش پرداخته اند در نظر آید معلوم می‌گردد که این مشاجرات و تعصّباتی که سبب تدنی جامعه های دینی و بالنتیجه تدنی تمام شوون انسانی گشته در پیشگاه دین مردود است. شاهدهی که نظر مذکور را تأیید می‌کند آن که در تمام ادیان بزرگ جهان این پند مکرّر آمده که آنچه به خود نمی‌پسندی به دیگری مپسند و این تعلیم از دو طریق مؤیّد آن نظر است یکی آن که جوهر و چکیده مفاهیم اخلاقی و آشتی بخش تمام ادیان است در هر زمان و مکان که ظاهر شده باشند و دیگر آن که نفس این تکرار جنبه وحدت ادیان را که حقیقت ذاتی آنهاست به ثبوت می‌رساند؛ حقیقتی که مع الاسف بشر با تعابیر نارسا و نادرستی در تفسیر تاریخ بکلی از درک آن غافل مانده است. اگر نوع بشر مرئیان روحانی عصر طفولیت خویش را با دیدگانی واقع بین می‌نگریست و در فطرت حقیقی آنان بعنوان وسائط بنای تمدن عالم غور و تحقیق می‌کرد یقیناً از نتایج و ثمرات ظهور پی در پی آنان بهره ای صد چندان می‌گرفت. افسوس که چنین نشد. اِحیاء حَمِیَّتِ مفرطه از جانب متعصّبان مذهبی را که حال در بسیاری از نقاط جهان بوجود آمده نباید چیزی جز سكرات موت شمرد زیرا نفس عُنف و تعدی و تجاوز که همراه این گونه نهضت ها است خود نشانه ورشکستگی و افلاس آنهاست. واقعاً از غم انگیزترین و عجیب ترین خواصّ این تعصّبات مذهبی آنست که هم ارزش کمالات معنوی را که اسباب حصول وحدت عالم انسانی است پایمال می‌کند و هم موقّیت اخلاقی و معنوی را که نصیب هر یک از آن ادیان گشته خوار و بی اعتبار می‌سازد. دین قطع نظر از این که قوه ای حیاتی در تاریخ بشری بوده و قطع نظر از اِحیاء تعصّبات جائزانه مذهبی در این ایام، در نظر عدّه روزافزون مردم جهان امری لغو و باطل و در قبال حلّ مشکلات دنیای جدید بسیار نارسا به شمار آمده است. لهذا مردم یا در پی کسب لذّات و ارضاء

شهوآت مادی رفته اند و یا مرام های ساخته بشر را جانشین دین ساخته اند و آنها را سبب نجات جامعه از یوغ کمر شکن شرّ و فساد دانسته اند. اما افسوس تقریباً همه این مرام ها بجای آن که مفهوم وحدت عالم انسانی را در بر گیرد و به ترویج توافق و آشتی در میان مردم مختلف پردازد، از طرفی از حکومت های ملی بُنی ساخته و سایر مردم جهان را مُنقاد و مُطیع یک مَلّت یا یک نژاد یا یک طبقه قرار داده و مباحثه و مبادله افکار را ممنوع و متوقّف دانسته و ملیون ها مردم گرسنه را بی رحمانه رها کرده تا قربانی معاملات خود سرانه بازار های جهان گردند که خود باعث تشدید مصائب اکثریت نوع بشر گشته است و از طرف دیگر اجازه داده است که عدّه قلیلی از آدیان در ثروت و رفاهی غوطه ور شوند که آباء و اجداد شان حتّی خوابش را هم نمی دیده اند. چه رقت انگیز است کار نامه مرام هایی که اصحاب عقل و دانش این جهان به جانشینی دین ساخته و پرداخته اند. قضاوت قاطع و ثابت تاریخ در باره ارزش آن مرام ها را باید در یأس و حرمان انبوه مردمانی جستجو نمود که در محراب آن مرام ها نماز می گزارند. این مرام ها که ده ها سال توسط نفوسی که از این مَمَر در جامعه انسانی مقام و منصبی یافته و با قدرتی بی حدّ و حصر و روز افزون به اجرای آنها پرداخته اند چه ثمر داشته و جز مفسد و امراض اقتصادی و اجتماعی مهلکی که در این سالیان اخیر قرن بیستم هر گوشه جهان را مبتلا ساخته چه نتیجه ای ببار آورده است؟ تمام این مصائب ظاهری یک ضرر و آسیب معنوی داشته که انعکاسش در لاقیدی و بی مبالاتی متداول کنونی و نیز در خاموش شدن شراره امید در قلوب ملیون ها نفر از مردم محروم و بلا کشیده جهان بخوبی دیده می شود. دیگر وقت آن فرا رسیده تا به حساب مروّجین مرام های مادی، چه در شرق و چه در غرب چه منسوب به کاپیتالیسم و چه به کمونیسم، که مدّعی رهبری اخلاقی جهانیان بوده اند رسیدگی کرد و پرسید که آیا جهان جدیدی که این مرام ها وعده داده بودند در کجاست؟ آیا صلح جهانی که دعوی تحصیلش را داشته و خود را وقف آن می شمرد اند چه شد؟ آیا وصول به مرحله پیروزی های فرهنگی که می گفتند بر اثر تفوق فلان نژاد و فلان کشور و فلان طبقه از طبقات بشر حاصل می شود به کجا انجامید؟ چرا اکثریت مطلق جمعیت جهان در این زمان بیش از پیش در گرسنگی و بدبختی غوطه ورنند و حال آن که ثروت های نامحدودی که حتّی فرعون ها و قیصرها و یا حتّی امپراطوری های قرن نوزدهم خوابش را هم نمی دیدند اینک در دست حاکمان امور بشری انبار شده است؟ باری ریشه این خطا را که می گویند نوع انسان ذاتاً و قطعاً خودخواه و متجاوز است باید در این نکته دانست که دنیا دوستی و مادّیت پرستی که مُوجد و مُؤلّد و در عین حال صفت مشترک جمیع آن مرام ها است مورد تمجید و تقدیر واقع شده و همین جاست که باید زمینه بنای یک جهان جدید را که شایسته فرزندان ما باشد پاک و هموار ساخت. این که مقاصد و اهداف مادی نتوانسته است حاجات بشر را روا نماید امریست که به تجربه رسیده و نفس این تجربه باید ما را بر انگیزد تا برای یافتن راه حلّ

مشکلات مُهلک جهان کوشش های دیگر تازه ای مبذول داریم. شرائط تحمّل ناپذیری که جامعه بشری را فرا گرفته همه از شکستی مشترک حکایت می‌کند و این وضع بجای آن که گروه های متخاصم بشر را که در مقابل هم سنگر گرفته اند تشویق به آرامش و دوستی کند تهییج و تشویق به خصومت می‌گرداند. پس این مرض را علاجی کلی و فوری باید یافت و درمان این درد در رتبه اول مربوط به طرز فکر جهانیان است. باید دید که آیا بشر در غفلت و سرگردانی خویش همچنان مداومت می‌ورزد و به مفاهیم کهنه و مُندرس و خیالبافی های غیر منطقی تمسک می‌جوید یا آن که رهبران بشر پیرو هر مرام و آئینی که باشند حاضرند قدم همت به پیش نهند و با عزمی راسخ و مشورت یکدیگر متحداً به حلّ معقول مشکلات پردازند؟ چه نیکوست که خیر اندیشان و خیر خواهان نوع انسان به این پند گوش فرا دهند: "اگر مرام های مطلوب نیاکان و مؤسّسات دیرپای پیشینیان و اگر بعضی از فرضیات اجتماعی و قواعد دینی از ترویج منافع عمومی عالم انسانی عاجزند و حوائج بشر را که دائماً رو به تکامل می‌رود دیگر بر نمی‌آورند چه بهتر که آنها را به طاق نیسان اندازیم و به خاموشکده عقاید و تعالیم منسوخه در افکنیم. در جهان متغیّری که تابع قوانین مسلم کون و فساد است چرا آن مرام ها را باید از خرابی و زوال که ناگزیر جمیع مؤسّسات انسانی را فرا می‌گیرد معاف و مستثنی دانست؟ وانگهی معیارهای حقوقی و عقاید و قواعد سیاسی و اقتصادی فقط برای آن بوجود آمده که منافع عموم بشر را محفوظ دارد نه آن که بخاطر حفظ اصالت یک قانون یا یک عقیده بشر قربانی شود." تحریم سلاح های اتمی و منع گازهای سمّی و غیرقانونی ساختن جنگ های میکربی ریشه علل جنگ را در جهان خشک نمی‌کند. و هرچند این اقدامات عاملی از عوامل مهمّ استقرار صلح محسوب است باز بخودی خود سطحی تر از آنست که بتواند نفوذی عمیق و پایدار داشته باشد و ملل عالم آنقدر زیرک و صاحب ابتکارند که اسباب و وسائلی به شکل دیگر تدارک نمایند و به مدد غذا و مواد خام و پول و اقتصاد و صنعت و مرام و تروریسم بنیان یکدیگر را بر اندازند و سیادت پایان ناپذیر خویش را بر دیگران تحمیل نمایند. اختلال عظیم کنونی را که در امور بشری روی داده نمی‌توان از طریق رفع اختلافات و منازعات معین و مخصوص بین ممالک از میان برداشت بلکه یک شالوده صحیح و موثّق بین المللی باید یافت تا چاره کار گردد. شگّی نیست که رهبران کشورها از جوهر مشکلات عالم باخبرند و آن را پیوسته در مسائل روز افزونی که با آن مواجه هستند منعکس می‌بینند و بقدری پیشنهاد و راه حلّ مشاکی از نفوس هوشیار و اهل تحقیق و سازمان های وابسته به ملل متحد پی در پی عرضه شده و روی هم انباشته گشته که دیگر کسی نمی‌تواند ادّعا کند که از مسئله ضرورت مقابله با حوائج شدید زمانه غافل و بی‌خبر است. اما مشکل اینجاست که در عزم و اراده ما فلج و عجزی حاصل شده که باید به آن توجه نمود و با جرأت و ثبات به حلّ پرداخت. ریشه این عجز و ناتوانی چنانکه گفته شد در این پندار نهفته است که بشر بالذات جنگجو و ستیزه خو است

و لذا حاضر نیست برای حفظ مصالح نظم جهانی از منافع خصوصی ملی دست بردارد و نمی خواهد برای تأسیس یک حکومت جهانی با همه مزایای عظیمی که دارد با جرأت دست به کار شود. علت دیگر آنست که جمهور خلاق که اکثراً بی خبر و تحت انقیادند نمی توانند به اظهار این آرزو پردازند که طالب نظم جدیدی هستند که در سایه اش با سایر مردم جهان در صلح و آرامش و رفاه به سر برند.»^{xxv}

«اختلافات دینی در سراسر تاریخ باعث حدوث نزاع ها و جنگ های بی ثمر و مانع ترقی و پیشرفت گشته و روز بروز نزد مردم دیندار و بی دین هر دو مبعوض تر و منفور تر جلوه می کند. پیروان ادیان باید با مسائل اساسیه ای که علت این منازعات گشته رو برو گردند و جوابی صریح برای آن بیابند و ببینند که این اختلافات را هم از لحاظ عملی و هم نظری از چه راهی می توان مرتفع ساخت. امر مهمی که مقابل رهبران مذهبی قرار گرفته این است که با قلبی سرشار از جوهر شفقت و حقیقت جویی نظری به حال آسف بار بشر اندازند و از خود بپرسند که آیا نمی توانند در پیشگاه خالق متعال خاضعانه اختلافات فلسفی و مشاجرات دینی خود را با سعه صدر و حلم و مدارا به کنار افکنند و قادر گردند که با یکدیگر برای حسن تفاهم بیشتر بین آبناء بشر و ایجاد صلح و سلام همت و همکاری نمایند؟»^{xxvi}

«جمال قدم می فرماید: "عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد به شأنی که ذکر آن حال مقتضی نه." ملاحظه می فرمایید که چگونه نور ایمان در سراسر جهان رو به اخماد است. اما رفتار و کردار و خلق و خوی شما برهانی است زنده از نورانیتی که دین حقیقی می تواند به عالم وجود بخشد. دین اخلاق حمیده ترویج می دهد، تحمل و بردباری، شفقت و محبت، و بخشش و بزرگواری عطا می کند، تفکری مترقی و متعالی القا می نماید، آزار و اذیت به دیگران را بالکل نهی می کند و افراد را به جان فشانی در راه خیر عموم دعوت می نماید. دین به افراد می آموزد که جهان بین باشند نه خودبین، از تعصبات احتراز نمایند، به تأسیس اتحاد و یگانگی در بین نوع بشر پردازند، در راه رفاه مادی و معنوی همگان کوشند، سعادت خود را در خوشبختی دیگران ببینند، علم و دانش را انتشار دهند، اسباب وجد و سرور حقیقی شوند و عالم انسانی را حیاتی تازه بخشند. دین آیین قلب را صیقل می دهد تا خصایل روحانی مودوعه در وجود را منعکس نماید، قوای منبعثه از صفات الهی در زندگی فردی و جمعی بندگان ظاهر شود و پیدایش نظم اجتماعی نوینی را مدد بخشد. این است مفهوم واقعی دین در تعالیم حضرت بهاء الله.»^{xxvii}

-
- i حضرت بهاءالله، اشراقات، ص ۷۶.
- ii حضرت بهاءالله، کلمات مکنونه فارسی.
- iii حضرت بهاءالله، آیات الهی جلد ۱، ص ۲۴.
- iv حضرت بهاءالله، آیات الهی جلد ۱، ص ۳۷۰.
- v حضرت بهاءالله، دریای دانش، ص ۱۳۹.
- vi حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۳۷.
- vii حضرت بهاءالله، ایقان، ص ۱۶۲.
- viii حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، نص شماره ۱۳۲.
- ix حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۶۹.
- x حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۳۸۵.
- xi حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۱۱.
- xii حضرت بهاءالله، حقایقی چند درباره امر بهائی، نشر ۱۲۸ بدیع، ص ۶۲.
- xiii حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۹۱.
- xiv حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۲، ص ۳۷۳.
- xv حضرت بهاءالله، آیات الهی جلد ۱، ص ۲۰۳.
- xvi حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۵۹.
- xvii حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۷۶.
- xviii حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۴۵.
- xix حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۲۸۴-۲۸۵.
- xx حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۱۹۰.
- xxi حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، صص ۱۹۵-۱۹۶.
- xxii حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۲۸۶-۲۸۷.
- xxiii حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ۱۶۷-۱۶۹.
- xxiv حضرت ولی امرالله، جزوه دیانت بهائی، یک آیین جهانی.
- xxv بیت العدل اعظم، بیانیه و عده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- xxvi بیت العدل اعظم، بیانیه و عده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- xxvii بیت العدل اعظم، پیام ۹ بهمن ۱۳۹۲، خطاب به جوانان بهائی در ایران.